

## بررسی تطبیقی مکاتب مطالعات فرهنگی و جامعه‌شناسی فرهنگی

(صفحات ۱۰۹ تا ۱۳۹)

صادق جهانبخش گنجه<sup>۱</sup>

پذیرش: ۹۶/۰۵/۱۲

دریافت: ۹۶/۰۱/۲۷

### چکیده

فرهنگ، بستری است که تمام رفتارهای پایدار اجتماعی در درون آن صورت می‌گیرد. منظور از بستر، محیط غیرمادی ساخته شده انسانی است که شامل ارزش‌ها، باورها، آداب و رسوم و غیره است و مهمترین ویژگی آن پایداری و چسبندگی است و به رفتارهای پایدار انسان شکل می‌دهد. در حقیقت رفتارهای پایدار انسان نتیجه فرهنگ خاصی است که دارد و تفاوت این رفتارها نتیجه تفاوت فرهنگ‌ها است. براین اساس مکاتب و نظریات گوناگونی به فرهنگ و زمینه‌های آن‌ها پرداخته‌اند. در این مقاله ما در صدد برآمده‌ایم تا دو مکتب مطالعات فرهنگی و جامعه‌شناسی فرهنگی را که ضمن تأثیرگذاری بر جریان‌های موجود در جامعه نقش مهمی را در این راه ایفا کرده‌اند، بررسی کنیم. براین اساس در ابتدا مکتب مطالعات فرهنگی معرفی شده است و در مرحله بعد به معرفی جامعه‌شناسی فرهنگی پرداخته‌ایم و در پایان مقایسه‌ای بین دو مکتب مذکور از حیث تفاوت‌های دو مکتب ذکر شده است. دو مکتب فوق با وجود مشترکاتی مانند خاستگاه مارکسیستی و خاستگاه اروپایی دارای

۱. دانشجوی دکتری سیاست‌گذاری فرهنگی، دانشگاه خوارزمی، عضو باشگاه پژوهشگران جوان و نخبگان دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات (نویسنده مسؤل)؛  
S.jahanbakhsh68@gmail.com

بررسی تطبیقی مکاتب مطالعات فرهنگی و جامعه‌شناسی فرهنگی.....

تفاوت‌هایی نیز با هم هستند این تفاوت‌ها عبارتند از نوع نگاه آن‌ها به فرهنگ، موضوع مورد مطالعه آن‌ها، تفاوت در مکان‌های جغرافیایی متفاوت و نوع رویکرد اتخاذ شده از طرف دو مکتب برای بررسی پدیده‌های اجتماعی. براین اساس این مکاتب اگرچه شباهت‌هایی باهم دارند اما از نظر هستی‌شناسی یعنی نوع نگاه آن‌ها به فرهنگ، معرفت‌شناسی و روش‌شناسی دارای تفاوت‌های اساسی با هم دیگر هستند.

**واژگان کلیدی:** فرهنگ، مطالعات فرهنگی، جامعه‌شناسی فرهنگی، تحقیقات میان‌رشته‌ای فرهنگی.

## مقدمه

بدون تردید، در هیچ دوره زمانی، یک قوم و یا یک جامعه بدون ارتباط با اقوام و جوامع دیگر، نمی‌توانستند زندگی مناسبی داشته باشند. مهمترین امر در این ارتباط، چگونگی شکل‌گیری فرهنگ‌ها می‌باشد (پولادی و دلگشایی، ۱۳۹۳). فرهنگ از جمله کلماتی است که در متون مختلف از کاربرد گسترده‌ای برخوردار است و همین گستردگی بر ابهام و پیچیدگی آن می‌افزاید. البته این وسعت استفاده نشانه ابعاد بسیار پنهان فرهنگ است که آن را قادر به نفوذ در امور مختلف می‌سازد. اهمیت فرهنگ به میزانی است که بعضی آن را سبب تمایز انسان از حیوان می‌دانند و به عبارتی سخن از این به میان می‌آورند که انسان حیوانی است با فرهنگ وعده‌ای دیگر آن را به مثابه حافظه‌ای برای جامعه می‌دانند (مظفرو همکاران، ۱۳۹۱). فرهنگ بزرگترین نیاز جامعه بشری و عامل اصلی، پویایی، نشاط و تداوم حیات جوامع است. امروزه مباحث حوزه فرهنگ به عنوان مهمترین عامل در توسعه اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، انسانی و اخلاقی کشور در کانون توجه صاحب‌نظران، اندیشمندان و نخبگان قرار گرفته است. فرهنگ بستر بازتعریف، بازیابی و تکامل همه توانایی‌ها، ارزش‌ها، هویت‌ها، باورها، هنجارها، سنت‌ها، اسطوره‌ها و نمادهای بشری است (رشیدی و دانش فرد، ۱۳۹۵). بنابراین با توجه به اهمیت فرهنگ در عصر جدید و اینکه مکاتب فکری مختلفی در این زمینه به امر فرهنگ توجه دارند و اینکه فرهنگ محور اصلی این مقاله است ابتدا به صورت کوتاهی به ارائه یک مبنای نظری و تعاریف فرهنگ می‌پردازیم و در ادامه به بررسی تطبیقی دو مکتب فکری در حوزه فرهنگ یعنی مطالعات فرهنگی<sup>۱</sup> و جامعه‌شناسی فرهنگی<sup>۲</sup> که تأثیرات به سزایی در جامعه‌شناسی داشته‌اند به اختصار به معرفی و مقایسه آنها می‌پردازیم.

## ۱. مبانی نظری

فرهنگ به عنوان یکی از مفاهیم اصلی در علم اجتماعی، در طول تاریخ اندیشه از دوره روشنگری تا کنون معانی و کاربردهای گوناگونی یافته، و بر این اساس نظریه‌پردازی‌های گوناگونی پیرامون آن صورت گرفته است. این گوناگونی در فهم از «فرهنگ» فقط

1. Cultural Studies
2. Cultural sociology

نشان‌دهنده گستردگی یا تحول در درک آن نیست که سبب شکل‌گیری نظریه‌های مختلف شده است، بلکه به نظر می‌آید بیشتر نشان‌دهنده ابهام و پیچیدگی ذاتی این مفهوم است. هر در<sup>۱</sup> که در فهم از فرهنگ، همانند آدلونگ<sup>۲</sup>، تحت تأثیر متفکران دوره روشنگری فرانسه، مانند ولتر<sup>۳</sup> بود، در سال ۱۷۷۴ در کتاب «فلسفه‌ای دیگر از تاریخ» درباره فرهنگ گفته بود که «هیچ چیز مبهم‌تر از خود اصطلاح فرهنگ نیست، هیچ چیز به اندازه بهره‌گیری از این اصطلاح برای تمامی ملل و اعصار ما را به بیراهه نخواهد کشاند» (تامپسون، ۱۳۷۷: ۲۰-۱۹). طبق نظریه‌های علمی درباره فرهنگ، فرهنگ اساساً پدیده‌ای بشری است و بنابراین می‌توان نقطه آغازی برای آن در نظر گرفت. خواه نظریه تکاملی فرهنگ را در نظر داشته باشیم که مدعی است فرهنگ در طول تاریخ سیر خطی و تکاملی داشته است و بنابراین فرهنگ انسان‌های امروز کاملتر از فرهنگ انسان‌های اولیه و گذشته است و خواه نظریه انسان‌شناسی چون ریچارد شودر در نفی تکبر جهان اول و نقد برتری فرهنگ امروز بر فرهنگ‌های پیشین و در نتیجه قبول تکثرگرایی فرهنگی را در نظر داشته باشیم. در این گونه نظریه‌ها نقطه آغاز فرهنگ، رفع نیازهای اولیه و حفظ حیات‌زیستی انسان‌ها بوده است (ماحوزی، ۱۳۹۰).

#### ۱-۱. تعریف فرهنگ

گستردگی معنای فرهنگ آن چنان است که محققان، دوستان تا سیصد تعریف برای فرهنگ نوشته‌اند و حتی کتاب‌های مستقل در تعریف و توصیف فرهنگ تالیف شده است (دانش پژوه، ۱۳۸۱). سرادوارد تایلور<sup>۴</sup> مفهوم فرهنگ را در سال ۱۸۷۱ تعریف کرد. وی نخستین کسی است که ارائه تعریفی مشخص از تعریف فرهنگ را ضروری دانسته و این کار را به صورتی مبسوط انجام داده است، به طوری که هنوز طراوت خود را حفظ کرده است. به طور خلاصه به نظر تایلور «فرهنگ به مفهوم وسیع انسان‌شناختی آن، کل پیچیده‌ای است که دانش، اعتقاد، هنر، اخلاق، قانون، رسم و هر نوع قابلیت و

1. Herder
2. Adlong
3. Voltaire
4. Sir Edward Taylor

عادت دیگری را که انسان به صورت عضوی از جامعه کسب می‌کند. در برمی‌گیرد» (تایلور، ۱۸۷۱ به نقل از حیدرپور و محمدی مزینانی، ۱۳۹۳: ۳۴). ادوارد ساپیر<sup>۱</sup> فرهنگ را عبارت از سیستم رفتارها و حالت‌های متکی بر ضمیر ناخودآگاه می‌داند. به نظر وی «فرهنگ یک گروه شامل انواع مدل‌های اجتماعی رفتار است که به وسیله همه یا اکثریت اعضای گروه جامعه عمل به خود می‌پوشد و جامعه در حقیقت یک اصطلاح فرهنگی است که افراد به نسبت روابطی که با یکدیگر دارند برای بیان بعضی از صور رفتارهای خود به کار می‌برند» (روح‌الامینی، ۱۳۸۸: ۱۸). استوارت هال<sup>۲</sup> در تعریفی نوین، فرهنگ را اینگونه معرفی می‌کند فرهنگ کارهای زیست‌شده‌ای است که مشخصه جامعه، طبقه یا گروه خاصی در دوره‌ای خاص از تاریخ است. فرهنگ شامل ایدئولوژی‌های عملی است که جامعه، گروه یا طبقه‌ای را قادر می‌سازد تا شرایط هستی خود را تجربه، تعریف و تفسیر و معنای آن را درک کنند (هال، ۱۹۸۲ به نقل از حیدرپور و محمدی مزینانی، ۱۳۹۳: ۳۵).

### ۲. معرفی مطالعات فرهنگی

مفهوم فرهنگ، این را می‌رساند که رشته مطالعات فرهنگی یعنی فرهنگ به منزله مجموع‌های پرتضاد و پرکشش از کردارهای بازنمایی که با فرایندهای تشکیل و بازتشکیل گروه‌های اجتماعی پیوند خورده است به یک تناقض نظری وابسته است، زیرا مطالعات فرهنگی متضمن و دربردارنده تضادی (بین فرهنگ و اجتماع، بین بازنمای‌ها و واقعیت) است که شرط وجود و هستی آن است، اما از سوی دیگر باید دائماً برای خنثی‌سازی این تضاد عمل کند. خنثی‌سازی این تضادها و ناتوانی در حل کامل تنش میان آنها، تشکیل دهنده کار مطالعات فرهنگی هستند (فرو و موریس، ۱۳۹۰). براین اساس مطالعات فرهنگی به عنوان رویکردی بین‌رشته‌ای در دهه ۱۹۵۰ در بریتانیا پا گرفت. اصولاً پیدایش مطالعات فرهنگی نتیجه نارضایتی از سایر رشته‌هاست، نارضایتی از محتوا و محدودیت‌های روش‌شناختی و نظری آن رشته‌ها بوده است. در این معنا مطالعات فرهنگی رویکردی میان‌رشته‌ای را برای خود برگزیده و رابطه خود را با سایر حوزه‌ها به صورت

1. Edward Sapir  
2. Stuart Hall

انتقادی مشخص کرده است. همپوشانی مباحث میان مطالعات فرهنگی از یک طرف، با رشته‌هایی نظیر تاریخ، جامعه‌شناسی، انسان‌شناسی و ارتباطات از طرف دیگر باعث شده که منتقدان هنوز به ماهیت این حوزه شک کنند. به طور کلی مطالعات فرهنگی مجموعه رهیافت‌هایی است که به دنبال فهم و مداخله در رابطه میان قدرت و فرهنگ است. درست برعکس انسان‌شناسان که هر چیزی را «فرهنگ» می‌دانند مطالعات فرهنگی کردار فرهنگی را نقطه پیچیده و تضاد آمیزی می‌داند (مک گویگان، ۱۳۸۸: ۸). مطالعات فرهنگی بریتانیا در مرحله نخست، نقد خود را از فرهنگ توده‌وار ارائه کرد. این نقد با آنچه مکتب فرانکفورت ارائه کرد، متفاوت بود و سپس به سراغ جامعه‌شناسی آمریکایی انحراف و مارکسیسم و ساختارگرایی اروپایی رفت و با جذب این موارد، آن‌ها را در ارزیابی خرده فرهنگ‌ها و فرهنگ مردمی به کار گرفت. مطالعات فرهنگی بریتانیایی در مرحله کنونی از جنبه نظری از تنوع بیشتری برخوردار شده و با مسائل مرتبط با سیاست فرهنگی بیشتر درگیر شده است. این مسائل مواردی مشتمل بر بازنده‌های فرهنگی از نژاد و قومیت تا سیاست‌های مرتبط با موزه‌ها را در برمی‌گیرد.

به عبارت دیگر مطالعات فرهنگی به دو معنای عام و خاص به کار می‌رود، اما در نظریه و نقد ادبی مدرن صرفاً معنای خاص آن اراده می‌شود. در معنای عام، مطالعات فرهنگی به هرگونه مطالعه درباره فرهنگ جامعه اطلاق می‌شود که به طور متعارف از منظر علوم اجتماعی انجام می‌شده است. اما، در معنای خاص، این اصطلاح برای اشاره به روش‌شناسی معینی در تحقیقات میان‌رشته‌ای فرهنگی به کار می‌رود که ریموند ویلیامز و ریچارد هوگارت در اواخر دهه ۱۹۵۰ و اوایل دهه ۱۹۶۰ پیشگامان نظری آن بودند و پس از تاسیس مرکز مطالعات فرهنگی در دانشگاه بیرمنگام انگلستان در ۱۹۶۴ به همت ریچارد هوگارت و استوارت‌هال، بسیار رواج یافت (پاینده، ۱۳۸۵). بنابراین دو موضوع اصلی مطالعات فرهنگی، زندگی روزمره<sup>۲</sup> و فرهنگ عامه<sup>۳</sup> هستند. مطالعات فرهنگی را همان‌گونه که دیورینگ می‌گوید نباید با توجه و تاکید به فرهنگ و یا تحقیقات فرهنگی که در

1. Raymond Williams and Richard Hoggart
2. Daily Life
3. Public Culture

سال‌های اخیر باب شده است یکسان فرض کرد زیرا مطالعات فرهنگی موضعی غیرنخبه‌گرایانه و «از پایین» به فرهنگ دارد و دیدگاهی خنثی نیست (محمودی، ۱۳۹۱). از طرفی کریس بارکر<sup>۱</sup> معتقد است: مطالعات فرهنگی را نمی‌توان بر مبنای ارجاع به مرجعی بیرونی تعریف کرد. مطالعات فرهنگی بر مبنای مجموع‌های نادقیق از مشخصه‌ها، روابط متقابل این مشخصه‌ها با هم و نسبتشان با بافت اجتماعی و تاریخی مربوطه تعریف می‌شود (بارکر، ۲۰۰۲ به نقل از باقری، ۱۳۸۹). به قول استوارت‌هال (۱۹۹۲)، مطالعات فرهنگی همیشه چیزی فراتر از تحلیل این مسئله است که فرهنگ‌ها چگونه کار می‌کنند. مطالعات فرهنگی به این سوال توجه دارد که فرهنگ‌ها تا چه اندازه با قدرت آمیخته هستند. به بیان دیگر، وجه انتقادی و رهایی‌بخشی مطالعات فرهنگی با سویه تفهیمی و پدیدارشناسانه آن کاملاً گره خورده است (ذکایی، ۱۳۹۲). مطالعات فرهنگی به گونه‌ای دقیق و ظریف از مفهوم متن در مقام یک مدل بنیادی استفاده می‌کند (فرو و موریس، ۱۳۹۰). متن فرهنگی نقطه‌ای است که در آن چندگانگی نیروها (تعیین‌ها و تأثیرات) به هم متصل می‌شوند (مک گوئیگان، ۱۳۸۸: ۸).

کریس روجک<sup>۲</sup>، تاریخ تحولات مطالعات فرهنگی (از سال ۱۹۶۴) را به چهار مقطع تقسیم کرده است، ضمن این که معتقد است این چهار مقطع دارای خاصیت فرایندی هستند و بین آنها همپوشانی وجود دارد. این چهار مقطع عبارت‌اند از:

۱. مقطع ملی - مردمی (۱۹۸۴-۱۹۵۶)

۲. مقطع متنی - نمایشی (۱۹۹۵-۱۹۵۸)

۳. مقطع جهانی‌شدن - پساژات‌باوری (۱۹۸۰)

۴. مقطع حکومت‌گرایی و سیاست (۱۹۸۵)

دوره اول تحت تأثیر نوشته‌های نظریه‌پرداز ماکسیستی فرهنگ آنتونیو گرامشی<sup>۳</sup> قرار داشت. ترکیب واژگانی ملی - عمومی نیز برای اولین بار در آثار آنتونیو گرامشی ابزار شده است. او این واژه را برای تأکید بر اهمیت فرهنگ و سیاست در مقابل درک عوامانه

---

1. Chris Barker  
2. Chris Rojek  
3. Antonio Gramsci

مارکسیستی از جبرگرایی اقتصادی مطرح کرده بود. این رویکرد، گفت‌وگو را از نقشی که مبارزه طبقاتی و اقتصاد در تغییر اجتماعی بازی می‌کند به سوی خصوصیات گروه‌های جدید در سیاست و فرهنگ، روابط آن‌ها با یکدیگر و نفوذشان در شکل‌دادن به روابط ملی- مردمی سوق می‌دهد. فرهنگ و سیاست از طریق این بازتعریف، با یکدیگر نوعی رابطه یکپارچه و پیچیده پیدا می‌کنند و توازن قدرت بین آن دو به وجود موارد چندجانبه و متکثری از زور و مقاومت بستگی پیدا می‌کند. این دوران منتج از مارکسیسم، متدولوژی جامعه‌شناسی کلاسیک و ترکیبی از فلسفه قاره‌ای استفاده می‌کند تا مسائل مرتبط با زیرفرهنگ‌های مورد علاقه جوانان و عامه مردم را کشف کند (روجک، ۱۳۹۰: ۷۵-۷۴). بنابراین در این دوره سیاست تحت سلطه اصل نئومارکسیستی مبارزه طبقاتی قرار داشت.

در مقطع دوم تحلیل‌های ادبی بررسی فرهنگ عامه، زندگی روزمره، رسانه و فیلم شکل جدیدتری به خود می‌گیرند. روجک معتقد است که در این دوره نقش فرهنگی رمزگان متنی و معانی منتج از متون، بسیار مهم و قابل توجه شدند و «فرهنگ توده‌ای که به شکل فزاینده‌ای بازنمایی از جهان را در قالب‌های ادبی و سایر متون روایی تحقق بخشید، در مطالعات فرهنگی و با روش نشانه‌شناسی بدان توجه شد». بی‌شک این دوره از فعالیت‌های مرکز مطالعات فرهنگی بیرمنگام پیش از همه وامدار آثار و نوشته‌های استوارت هال است. دوره دوم مبتنی بر شکل‌گیری ایده‌های هال دربارهٔ ایدئولوژی و بازنمایی است و نوشته‌ها و آثار او دربارهٔ بازنمایی و اهمیت آن در فرهنگ رسانه‌محور امروزی، این مفهوم را به یکی از بنیادی‌ترین مسائل حوزه مطالعات فرهنگی مبدل کرده است (باقری، ۱۳۸۹). در این مقطع نیز تکثر و تنوع در سیاست تقدم پیدا می‌کند.

در مقطع سوم مطالعات فرهنگی تحت تأثیر نوشته‌های دریدا<sup>۱</sup> و به ویژه لاکان و موفه<sup>۲</sup> به این نتیجه می‌رسد که طبقه، نژاد، جنسیت، ملت و امثال آن هرگونه معنای ذاتی و باطنی خود را از دست می‌دهند. آن‌ها در عوض، براین باورند که چیزی بیرون از گفتمان وجود ندارد. هویت را دیگر نمی‌توان سرنوشت و تقدیر به شمار آورد، اگرچه رابطه بین قدرت و معنا هنوز هم مشهود و برقرار است. هویت، قدرت و معنا همگی به

1. Derrida

2. Lacan & Mouffe



صورت ناگزیر در گفتمان بازتاب می‌یابند و از طریق آن درک و تحلیل می‌شوند. بنابراین در این دوره نیز مدرنیته‌های متکثر ساخته و پالایش می‌شود (روجک، ۱۳۹۰: ۱۰۷).

در مقطع چهارم مطالعات فرهنگی اندیشه میشل فوکو<sup>۱</sup> از نفوذی فوق‌العاده برخوردار است. اثر او درباره تاریخ و گفتمان، فرهنگ را با بازنمود پیوند می‌زند. این اثر مسائل مربوط به بازنمایی یا نمایش را با نهادهای سیاسی، شکل‌های زندگی اجتماعی و نظام‌های ممنوعیت و محدودیت مرتبط می‌سازد. براین اساس نظریه عمومی فوکو قدرت و روابط بین قدرت و دانش را بررسی می‌کند. فوکو خود را مورخی می‌دید که آنچه را تبارشناسی دانش و قدرت و تأثیر آن‌ها در تولید حقیقت می‌دانست دنبال می‌کرد. مقصود از تبارشناسی در اینجا نظامی از بازنمودها و آرمان‌هایی است که روایت‌های فرهنگ را به وجود می‌آورد و آنها را به سطح حقیقت می‌رساند. نیرومندترین نتیجه‌ای که از این رویکرد حاصل می‌شود این است که فرهنگ ساختار دارد و در مطالعات فرهنگی از جایگاهی معین برخوردار است. بنابراین مساله مهم در این مقطع آزادی مخاطب‌عام برای به چالش کشیدن و مقاومت در برابر گونه‌ها و نظام‌های تولید فرهنگی است که دولت و مجموعه کسب‌وکار خصوصی با هدف مشخص کردن وضعیت مصرف و موقعیت شهروندان در فرهنگ ایجاد می‌کنند (روجک، ۱۳۹۰: ۱۱۷-۱۱۵).

براین اساس در طول این سال‌ها جنبش‌های فکری و روشی مانند فمینیسم، پسامدرنیسم، پسااستخارگرایی، پسااستعماری و... هر کدام به شیوه‌ای بر روند رو به رشد مطالعات فرهنگی تأثیرگذار بوده‌اند؛ ژان فرانسوا لیوتار<sup>۲</sup> در پست‌مدرنیسم با نقد فراروایت‌ها و ابراز ناباوری نسبت به آن‌ها، نظریه فرهنگی را قدمی به جلو برد. فردریک جیمسون<sup>۳</sup>، تفسیری مارکسیستی از فرهنگ در دوره پست مدرن به دست داد و ژان بودریار، با طرح وانموده‌ها و مفهوم حاد واقعیت و با نظریات رادیکال خود گامی

1. Michel Foucault
2. Jean-Francois Lyotard
3. Fredric Jameson

مهم و البته جنجالی در شناخت مظاهر فرهنگی برداشت اسپواک و ادوارد سعید<sup>۱</sup> نظریه‌های پسااستعماری را وارد مباحث مطالعات فرهنگی کردند و جودیت باتلر و ایوسجویک<sup>۲</sup> با طرح نظریه کوئیر<sup>۳</sup>، مباحث چالش برانگیزی را درباره‌ی سازه جنسیت و فرهنگ غالب ناهمجنس خواه آغاز کرده‌اند و اسلاوی ژیزک<sup>۴</sup> با دیدی روانکاوانه به بررسی فرهنگ عامه‌پسند مشغول است... و این روند پویا و پر فراز و نشیب دانش فرهنگی همچنان ادامه دارد (باقری، ۱۳۸۹).

## ۲-۱. تاریخچه مطالعات فرهنگی

مطالعات فرهنگی، نام قلمرو مطالعاتی برجسته‌ای در حوزه فرهنگ‌شناسی، با رویکردهای انتقادی و چندرشته‌ای است که در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰، تحت شرایط تاریخی-اجتماعی ویژه‌ای در انگلستان پا به عرصه‌ی وجود نهاد و به تدریج، به یکی از بازیگران غالب در نظریه‌های فرهنگی معاصر تبدیل شد. مرکز مطالعات فرهنگی معاصر بیرمنگام، اولین مؤسسه‌ی آموزشی و پژوهشی است که زمینه‌ی انجام مجموعه‌ای از مطالعات از این دست را فراهم ساخت. این مرکز که در سال ۱۹۶۴ به ریاست «ریچارد هوگارت» تأسیس و سپس توسط «استوارت هال»، «ریچارد جانسون» و در سال‌های اخیر، «جوزج لارین» اداره شد، نقش مهم و تعیین کننده‌ای در مطالعات فرهنگی ایفا کرد. فعالیت این مرکز به تدریج از تأکید بر مطالعه‌ی فرهنگ عامه، بافت رسانه‌های جمعی و نقش آن‌ها در بازتولید هژمونی و انتشار ایدئولوژی، به کاوش‌های قوم نگارانه‌ی زندگی روزمره، به ویژه کاوش و تحلیل خرده فرهنگ‌های متنوع و نوظهور، گروه‌های جدید همچون هیپی‌ها، رپ‌ها و امثال آن، و مطالعه‌ی ایدئولوژی‌های سیاسی نظیر، تاجریسم و ملیت گرایی نژادپرستانه تغییر یافت. در ادامه نیز علایق جدیدی به تحلیل متون ادبی، ذهنیت‌های فرهنگی، نقش و کارکرد ایدئولوژی، ساخت گرایی، به ویژه ساخت‌های رسمی موثر در تولید معنا، نشانه‌شناسی، ابعاد اجتماعی و فرهنگی زبان، جنبه‌های فرهنگی جنسیت و ... در میان

1. Spivak & Edward Said
2. Judith Butler & Eve Sedgwick
3. Koeir
4. Slavo jŽižek

اعضای آن به وجود آمد (اللهیاری فومنی، ۱۳۹۲). براین اساس اولین نشانه‌های پیدایش مطالعات فرهنگی به سال‌های میانی قرن بیستم برمی‌گردد جایی که مرکز مطالعات فرهنگی بریتانیا تأسیس و شروع به کار کرد. این نحله از طریق چپ نو تحقیقات خود را آغاز کرد. چپ نو به مارکسیسم و جامعه جدید به چشم یک نوع مشکل و خطر می‌نگریست. موضوع‌هایی نظیر فرهنگ، ایدئولوژی، زبان و امر نمادین در گرو رویارویی با مارکسیسم ارتدوکس مورد بازپرسی قرار می‌گرفت. مطالعات فرهنگی بریتانیا در نخستین گام‌های خود ریشه در آثار ریموند ویلیامز و ریچارد هوگارت دارد. آثار این متفکرین مخالفتی بود با سنت غالب در علوم انسانی در بریتانیای بعد از جنگ. داوری سنت فکری مذکور در باب فرهنگ عامه براساس ایده آل‌ها و ارزش‌های زیبایی‌شناختی عام بود و به‌همین منوال فرهنگ عامه را امری پست و نازل و نشانه تأثیر مخرب ارتباطات توده‌ای و تجاری شدن و افول فرهنگ می‌دانستند (مک‌گویگان، ۱۳۸۸: ۸). بنابراین بررسی فرهنگ مردم از دهه ۱۹۶۰ آغاز شد و در فاصله دهه ۱۹۶۰ و دهه ۱۹۸۰ جا افتاد. از آن‌پس به ویژه هنگامی که با برنامه‌های جدید رسانه‌ها، ارتباطات و مطالعات فرهنگی در آمیخت، با استقبال روبرو شد (روجک، ۱۳۹۰: ۵۷).

### ۲-۲. تعریف فرهنگ از منظر مطالعات فرهنگی

فرهنگ در مطالعات فرهنگی به معنای فرهنگ والا بر خلاف نسل اول که مبتنی بر مطالعات نقد ادبی بوده است نمی‌باشد «بلکه دربرگیرنده مجموعه‌ای متعارض از کردارهای بازنمایی است که بر کردارهای شکل‌گیری و باز شکل‌گیری گروه‌های اجتماعی تأثیر می‌نهد. به تعبیر ریچارد جانسون، فرهنگ از سه حیث واجد اهمیت است: نخست اینکه فرایندهای فرهنگی پیوند عمیقی با روابط اجتماعی، با تقسیم‌بندی‌های جنسی، با شکل‌گیری نژادی روابط اجتماعی و با سرکوب‌های سنی دارند. دوم اینکه فرهنگ متضمن قدرت است و موجد نابرابری‌هایی که بین افراد و گروه‌های اجتماعی در تعریف و تحقق نیازهای‌شان وجود دارد. سوم این که فرهنگ نه حوزه‌ای مستقل است و نه واجد تعینی بیرونی، بلکه قلمرو تفاوت‌ها و تضادها و کشمکش‌های اجتماعی است. براین اساس، فرهنگ در مطالعات فرهنگی مضمونی سیاسی دارد. فرهنگ به هیچ وجه باز نمود ارگانیک جامعه یا حوزه‌ی مستقل اشکال زیباشناختی نیست. این ایده که فرهنگ

والا منبع ارزش‌ها و معناها و ایده‌های اصیل است و این تصور که فرهنگ توده‌ای مملو از چیزهای سطحی و زودگذر و مبتذل است، در مطالعات فرهنگ سراپا مردود است. برعکس در اینجا برای نخستین بار مفهوم فرهنگ‌عامه و پیوند آن با روابط و مناسبات قدرت برجسته می‌شود (محمدی، ۱۳۸۸: ۸). بنابراین می‌توان گفت که فرهنگ در مطالعات فرهنگ در ارتباط با قدرت و امر سیاسی معنا پیدا می‌کند. لذا مشخصه‌های بارز سنت رشته‌ای مطالعات فرهنگی، تمایل به فهم پیوندهای متقابل بین فرهنگ و قدرت است.

## ۲-۳. روش‌شناسی مطالعات فرهنگی

مطالعات فرهنگی در دوره‌های متفاوت از روش‌های متعددی چون روش تحقیق کیفی استفاده کرده است و از این روش برای بررسی زندگی روزمره مردم یعنی جایی که در آن معنا سازی اتفاق افتاده است، استفاده می‌کند.

به نظر می‌رسد مطالعات فرهنگی با طرح زندگی روزمره در دوره معاصر از حالت نظری و مفهومی خود خارج شده و بیشتر به واقعیت‌های عینی توجه کرده است. علاوه بر آن، در مطالعات فرهنگی قدرت و مقاومت نقش مهمی ایفا می‌کنند و بررسی نحوه اعمال قدرت و شکل‌گیری سلطه از نکته‌های مورد نظر این حوزه است. در حال حاضر مطالعات فرهنگی انعطاف‌پذیر شده و از همه روش‌هایی استفاده کرده است که تا حدودی امکان شناسایی واقعیت‌های عینی و تجربی را فراهم می‌کنند و در موقع بسیاری، از روش‌هایی در تجزیه و تحلیل و نقد سنت‌های گفتمان انتقادی نیز استفاده کرده است. بنابراین گفتمان انتقادی و روش‌های انتقادی و تحلیلی در این حوزه مهم‌اند (بهار، ۱۳۸۹: ۸۲).

مطالعات فرهنگی به‌طور خاص یک امر عمل‌گراست. به این معنی که دانش و معرفت تولید شده ما درباره ساختارهایی است که ما در آن زندگی می‌کنیم، و معرفتی تولید می‌شود که عملاً باید استفاده شود. به عبارت دیگر، براساس سنت مطالعات فرهنگی انگلستان، تلاش اصلی مطالعات فرهنگی، شناسایی رابطه میان جریان‌های فرهنگی و ساختارها و توجه به تعاملات خاص تاریخی آن است. بدین لحاظ است که در مطالعات فرهنگی روش تحلیل متن ابداع شده است (همان: ۱۴۱).

به‌طور کلی روش مطالعات فرهنگی به آن بستگی دارد که ما از این حوزه چه استنباطی داشته باشیم و اگر قبول کنیم که مطالعات فرهنگی به‌ویژه از نوع انگلیسی آن، مطالعه مقاومت در زندگی روزمره است. بنابراین از دو روش زیر استفاده می‌شود:

- روش و مطالعاتی که به سنت هال و الگوی رمزگذاری و رمزگشایی<sup>۱</sup> وفادار مانده است.
- مطالعاتی که از این الگو دور شده و بر دیدگاه‌های پسا ساختارگرا بیشتر تأکید دارد.

این دو سنت از نظر روش‌شناسی متفاوت‌اند. در سنت اول، مخاطب پژوهی<sup>۲</sup> و مطالعات اتنوگرافی<sup>۳</sup> و در سنت دوم، تحلیل متن مهم است. استوارت هال و مورلی<sup>۴</sup> را می‌توان جزء سنت اول نامید و دوسرتو و فیسک<sup>۵</sup> را جزء نمایندگان سنت دوم دانست (همان: ۸۴).

### ۳. معرفی جامعه‌شناسی فرهنگی<sup>۶</sup>

شناخت جامعه‌شناسی فرهنگی با اسم جامعه‌شناس معاصر، پروفیسور جفری الکزاندرو<sup>۷</sup> گره‌خورده است. جفری الکزاندرو استاد جامعه‌شناسی دانشگاه ییل آمریکا، یکی از جریان‌سازترین و موثرترین جامعه‌شناسان معاصر است. وی که در زمینه نظریه اجتماعی و جامعه‌شناختی، فرهنگ و سیاست آثار درخشانی منتشر کرده است، مهمترین نظریه پرداز برنامه سخت در جامعه‌شناسی فرهنگی (در برابر برنامه سست جامعه‌شناسی فرهنگ) است (جلائی‌پور و محمدی، ۱۳۹۲: ۴۵۷). شکل‌گیری جامعه‌شناسی فرهنگی به عنوان رهیافتی متمایز از جامعه‌شناسی فرهنگ و مطالعات فرهنگی، از اواسط دهه ۱۹۸۵ آغاز گردیده است. جفری الکزاندرو به عنوان بنیان‌گذار و نظریه‌پرداز محوری این رهیافت، با اتخاذ رویکردی که جامعه‌شناسی چندبعدی نامیده شد، رویکردی که تحت عنوان نوکارکردگرایی به دنبال احیای کارکردگرایی پارسونزی بود شروع کرد. در واقع می‌توان گفت که جامعه‌شناسی فرهنگی تا حد قابل توجهی محصول تکامل سنت کارکردگرایی پارسونزی و نوکارکردگرایی، خصوصاً در بعد مفهوم‌پردازی از فرهنگ محسوب می‌گردد (رضایی،

1. Encryption and decryption
2. Audience research
3. Ethnographic studies
4. Stewart Hall & Morley
5. Do serto & Fisk
6. Cultural sociology
7. Jeffrey Alexander

۱۳۹۴). در این میان بالاخص رابرت بلاو<sup>۱</sup> و کلیفورد گیزرتز<sup>۲</sup> (شاگردان پارسونز<sup>۳</sup>) در شکل‌گیری جامعه‌شناسی فرهنگی جفری الگزاندر، نقش موثری ایفا کردند، چرا که گیزرتز راه فهم تاویلی از فرهنگ و تلقی فرهنگ همچون متن را بیش از دیگران برای الگزاندر گشوده است. بر این اساس مفهوم توصیف ژرف گیزرتز منبع الهام مفیدی برای الگزاندر بوده است (Alexander, 2008).

جامعه‌شناسی فرهنگی رهیافت جدیدی است که از درون جامعه‌شناسی فرهنگ و پس از تحولاتی که به چرخش فرهنگی معروف شده، پدید آمده است. اگرچه جامعه‌شناسی فرهنگ محصول نگاه عمدتاً مادی‌گرایانه در جامعه‌شناسی است که در بین کلاسیک‌های جامعه‌شناسی به ویژه کارل مارکس ریشه دارد (نبوی، ۱۳۹۱: ۲۷). اما جامعه‌شناسی فرهنگی الگزاندر مطالعه ساختارهای فرهنگی است به تعبیر خود او این رشته در پی چرخش زبانی در فلسفه، کشف دوباره هرمنوتیک، انقلاب ساختارگرایی در علوم انسانی، انقلاب نمادین در انسان‌شناسی و چرخش فرهنگی در تاریخ‌نگاری آمریکایی شکل گرفته است (Alexander, 2006). از سوی دیگر به نظر الگزاندر نظام فرهنگی مجموعه‌ای از ساختارهاست و این ساختارها در انواع متفاوتی دیده می‌شوند. از طریق فهم ساختار فرهنگی می‌توان به تشریح تضادهای اجتماعی و بحران‌ها پرداخت. برای فهم ساختار فرهنگی نیاز به شناخت آرایش سلسله مراتب فضای فرهنگی وجود دارد (Alexander, 1999:3). به عبارتی وی معتقد است که آنچه که فرهنگ را تشکیل می‌دهد معنا است و معنا خود دارای ساختارهای درونی است که او آن را ساختار فرهنگ می‌نامد. ساختارهای درونی معنا یا ساختارهای فرهنگ هستند که سبب می‌شوند که آدمیان برانگیخته و دست به کنش بزنند (Alexander:2006:4).

بر این اساس مطابق با جامعه‌شناسی فرهنگی الگزاندر، فرهنگ دارای یک ساختار درونی است و از این رو به کنش شکل می‌دهد. بنابراین فرهنگ و ساختار درونی معنا از اهمیت زیادی برخوردار است و نمی‌توان از آن غفلت ورزید. جامعه‌شناسی فرهنگی می‌کوشد تا پلی میان ادبیات و علوم انسانی با علوم اجتماعی برقرار سازد و در این راه فهم

1. Robert Blau
2. Clifford Geertz
3. Parsons

دقیق از ماهیت فرهنگ، رهیافت‌های هرمنوتیکی و تاویلی را با رهیافت‌های ساختارگرا درآمیزد. در این میان جامعه‌شناسی فرهنگی الگزاندرا با تبعیت از دیلتای<sup>۱</sup>، گیرتز و ریکو<sup>۲</sup> این هدف را به طور روشن پی گرفت که میان علوم انسانی و علوم اجتماعی در جهت فهم از فرهنگ، آشتی یا تلفیق پدیدآورد و بر ماهیت علوم انسانی اجتماعی تأکید بگذارد (Alexander, 2006). از نظر الگزاندرا ساختارهای فرهنگی هم شدیداً الزام‌آور و هم همزمان میسرکننده و امکان‌پذیرکننده کنش هستند. ولی مسئله موجود این است که ما آن‌ها را به طور خودکار در نمی‌یابیم و این وظیفه جامعه‌شناسی فرهنگی است که این کار را بکند، یعنی فهم آن‌ها را برای ما میسر سازد. کار جامعه‌شناسی فرهنگی در واقع این است که ساختارهای فرهنگی ناخودآگاه را که در واقع یک جامعه را تنظیم و اداره می‌کند به بخش خودآگاه و روشن ذهن بیاورد. بنابراین به عقیده الگزاندرا هر جامعه‌ای به ساختارهای فرهنگی نیاز دارد و بدون یک چنین ساختارهای فرهنگی جامعه نمی‌تواند بقا یابد «اگر ما بخواهیم از ابتدال و پیش‌پافتادگی زندگی مادی فراتر برویم به اسطوره نیاز داریم؛ اگر بخواهیم ترقی و پیشرفت نماییم ناگزیر باید با تراژدی مواجه شویم و تراژدی را در زندگی تجربه و تحمل نماییم. از این رو به روایت احتیاج پیدا می‌کنیم، اگر بخواهیم امر خیر را دنبال کنیم و خودمان را از شر مصون و محافظت نماییم به تفکیک امر مقدس از نامقدس نیاز می‌یابیم» (Alexander, 2006: 4). بر این اساس جامعه‌شناسی فرهنگی به توصیف ژرف وارد شده و روایت‌های کلان را به چالش می‌کشد و نقشه‌های رمزگان نمادین پیچیده ارایه می‌دهد. این جامعه‌شناسی نشان می‌دهد که چگونه سرنوشت افراد و گروه‌ها و ملت‌ها، اغلب توسط این پرتوهای نامرئی، اما در بیشتر موارد، آرمانی شده الگو یافته و بسیار قدرتمند تعیین می‌شود.

جامعه‌شناسی فرهنگی به معنی ندیده گرفتن عامل مادی نیست. بلکه توجه دقیق‌تری به عامل مادی را در اشکال و صور مختلف‌اش می‌طلبد. در جامعه‌شناسی فرهنگی به منافع گروه‌های نژادی، ملیتی، طبقه‌ای، مذهبی، سیاسی و حزبی مد نظر قرار گرفته می‌شود. به مطالبات اقتصاد سرمایه‌دارانه، به فشارهای ریشه‌کن‌کننده جمعیتی، به نیروهای متمرکز شده بوروکراسی و به الزامات ژئوپولیتیکی دولت‌ها توجه شده است. عوامل

1. Dilthey
2. Geertz & Ricoeur

ساختاری سخت یا مادی نادیده گرفته نشده‌اند بلکه در جای مناسب خود قرار گرفته‌اند. پرداختن به جامعه‌شناسی فرهنگی، باور به این نیست که چیزهای خیر و نیک اتفاق می‌افتند، یا اینکه انگیزه‌های آرمانی و ایده‌آلی بر جهان حاکم‌اند. بلکه برعکس، تنها اگر در ارزیابی ظرافت و پیچیدگی ساختارهای فرهنگی بطور کامل فهمیده شوند، می‌توان سرسختی و قدرت حقیقی خشونت، سلطه، انحصار و فساد را به طور واقع‌بینانه‌ای فهمید. به نظر الکراندر، از طریق فهم ساختار فرهنگی می‌توان به تشریح تضادهای اجتماعی و بحران‌ها پرداخت. برای فهم ساختار فرهنگی نیاز به شناخت آرایش سلسله مراتب فضای فرهنگی وجود دارد (فخرایی، ۱۳۸۸: ۳۴). بنابراین برنامه تحقیقی الکراندر در جامعه‌شناسی فرهنگی بر این مبنای هستی‌شناسانه استوار است که فرهنگ تا حدودی مُعرف بعد مستقل زندگی اجتماعی است. اما مخالف برنامه‌های رقابتی<sup>۱</sup> است که یا فرهنگ را به طبقه، قدرت یا سایر منافع و ساختارهای اجتماعی مهم تقلیل می‌دهند و یا اینکه فرهنگ را مترادف ارزش‌ها می‌دانند. هر دو این رویکردها تحلیل پدیده‌های کاملاً نمادین مانند آیین‌ها و تشریفات مذهبی، مقدس‌سازی<sup>۲</sup>، آلودگی<sup>۳</sup>، استعاره<sup>۴</sup>، اسطوره، روایت، متافیزیک‌ها و کدها را از قلم انداخته‌اند. در مقابل، جامعه‌شناسی فرهنگی مستقیماً به این موضوعات پرداخته، و تحلیل و بررسی نموده است که چگونه مردم زندگی خود را معنی‌دار می‌سازند و کنشگران اجتماعی به چه روش‌هایی جهان اجتماعی‌شان را با احساس و معنی‌دار می‌سازند (Alexander, 2003: 24). براین اساس می‌توان گفت بسیاری از کسانی که ذیل جامعه‌شناسی فرهنگی قرار می‌گیرند با مطالعات فرهنگی آشنا هستند اما آنها مطالعات فرهنگی را رشته‌ای موثر و کارا نمی‌دانند. همان‌طور که ژانت وولف گفته است متفکران جامعه‌شناسی فرهنگی اعتقاد دارند که مطالعات فرهنگی چیز جدیدی به جامعه‌شناسی اضافه نمی‌کند. به‌عنوان مثال جفری الکراندر از واژه مطالعات فرهنگی استفاده می‌کند اما نه به منزله رشته‌ای جدید بلکه عقیده دارد که از زمان سنت جامعه‌شناسی کلاسیک مباحث مطرح در مطالعات فرهنگی وجود داشته است. وی

1. Competing programs-
2. Sacralization
3. Pollution
4. Metaphor



استدلال می‌کند که تحقیقات پساساختارگرا و نشانه‌شناختی را می‌توان موارد پیچیده‌تری از آثاری دانست که جامعه‌شناسی متاخر دورکیم به‌ویژه، «صوِراولیه حیات دینی» مقدمه آنها محسوب می‌گردد. براساس این رویکرد مطالعات فرهنگی گرایشی خارج از سنت جامعه‌شناسی نیست (رضایی، ۱۳۹۴).

### ۱-۳. برنامه قوی در جامعه‌شناسی فرهنگی

یکی از جریان‌های نظری رو به رشد در امریکا «برنامه‌ی سخت» در جامعه‌شناسی فرهنگی است. این نظریه در جامعه‌شناسی امریکا به یک جنبش نظری و تجربی تبدیل شده است و به مرور در انگلستان نیز با محوریت علمی مجله‌ای علمی با نام «جامعه‌شناسی فرهنگی» که در همان انگلستان منتشر می‌شود، جای خود را در دپارتمان‌های جامعه‌شناسی باز کرده است (جلایی‌پور و محمدی، ۱۳۹۲: ۴۶۵). ایده برنامه‌قوی که ملهم از جامعه‌شناسی است، مفهومی است که در حوزه فوق‌العاده جدید مطالعات علم تکوین یافته است. در این جا استدلال این است که ایده‌های علمی، هر قدر که محصول دیگر رویه‌ها و کنش‌های عینی تر هستند، همان‌قدر نیز محصول قراردادهای زبانشناختی و فرهنگی‌اند. علم بیش از آن که فقط یافته‌هایی باشد، که موقعیت خود را به عنوان آینه برای طبیعت حفظ کند (روی، ۱۹۷۹، به نقل از نبوی، ۱۳۹۰). به‌مثابه یک بازنمایی جمعی فهمیده می‌شود: یک بازی زبانی که الگوی پیشین فعالیت معنی‌داری را بازتاب می‌دهد. به سخن دیگر، مفهوم برنامه‌قوی در زمینه جامعه‌شناسی علم به جداسازی ریشه‌ای محتوای شناختی از تعیین طبیعی رهنمون می‌گردد. ما می‌خواهیم پیشنهاد کنیم که در مطالعه جامعه‌شناختی فرهنگ، برنامه قوی نیز می‌تواند شکل بگیرد. چنین ابتکاری، برای جداسازی تحلیلی و دقیق فرهنگ از ساختار اجتماعی استدلال می‌آورد (Alexander, 1988).

اصلی‌ترین رکن «برنامه‌ی قوی» تلقی فرهنگ به مثابه ساختاری عینی و مستقل در کنار ساختارهای اقتصادی، اجتماعی و سیاسی است. فرهنگ ساختاری قاعده‌مند از معانی و نمادهای به هم مرتبط است که باید به شیوه‌ای هرمنوتیکی تحلیل و تفسیر شود. فرهنگ ساختاری غیرمادی متشکل از مجموعه نمادهاست که درست همانند ساختارهای مادی بر شکل و محتوای کنش بشری تأثیر می‌گذارد. تأکید این برنامه بر استقلال ساختار فرهنگی آن را در نقطه‌ی مقابل برنامه‌های ضعیف قرار می‌دهد که یا فرهنگ را معادل ارزش‌ها و

هنجارها می‌دانند یا آن را به طبقه اجتماعی، روابط و مناسبات قدرت، و دیگر متغیرها فرومی‌کاهند. الکزاندرو مکتب‌پیرمنگام، مکتب‌فرانکفورت، رویکرد پسا‌ساختارگرایی و نظریه فرهنگی پیربورديو را بارزترین نمونه‌های برنامه ضعیف در تحلیل فرهنگ می‌داند در مکتب‌پیرمنگام، قلمرو فرهنگ به‌ویژه فرهنگ عامه، صرفاً محل بازتولید روابط و مناسبات سلطه و مقاومت در برابر آن تلقی می‌شود. متون، ابژه‌ها، کالاها، نمادها، نشانه‌ها و تولیدات فرهنگی بیش از آنکه به مثابه ساختاری مستقل و تعیین‌کننده در نظر گرفته شوند، دستمایه‌ها و میانجی‌هایی برای اعمال سلطه و ایجاد معنا، یا برای به چالش کشیدن سلطه و ایجاد معنایی معارض، پنداشته می‌شوند. در مکتب فرانکفورت نیز فرض بر این است که کل محصولات فرهنگ توده‌ای به میانجی تکنولوژی‌های صنعت فرهنگ‌سازی تولید و به صورت بسته‌بندی شده به خورد مصرف‌کنندگان منقل داده می‌شوند. پسا‌ساختارگرایان فرهنگ را به متن تقلیل می‌دهند و در نظریه بورديو نیز فرهنگ هیچگاه وزن و اهمیتی مهم‌تر از ساختار اقتصادی و ساختار قدرت ندارد. این انتقادات الکزاندرو به برنامه‌های رقیب نشان می‌دهد که تلاش او برای پروراندن برنامه قوی اساساً معطوف به گسست از دوگرایی نگاه ماتریالیستی / نگاه متنی به فرهنگ است. شق نخست این دوگرایی امکان کشف معنا و تفسیر و خوانش فرهنگ را از بین می‌برد و شق دوم وجوه عینی و ساختمان فرهنگ را نادیده می‌گیرد. او در همین چارچوب به کاستی‌های رویکرد پارسونز در تحلیل فرهنگ و غفلت آن از «جغرافیای درونی» یا منطق درونی نظام‌های نمادین اشاره می‌کند هم‌چنین از تمام نظریه‌هایی که در تحلیل‌هایشان به دام تقلیل‌گرایی به یکی از دو شق فرهنگ و ساختار اجتماعی در می‌افتند، انتقاد می‌کند. مطالعات فرهنگی بریتانیا، نظریه بورديو و رویکرد تولید فرهنگ در آمریکا، کل مسایل فرهنگی را به ساختار اجتماعی فرومی‌کاهند. این رویکردها اجازه نمی‌دهند ساختارهای فرهنگی را جداگانه بررسی کنیم، منطق درونی‌شان را بفهمیم، تعامل آنها با دیگر ساختارها را تحلیل نماییم و پی ببریم که چگونه آنها به همراه دیگر ساختارها کنش متقابل را محدود می‌سازند. درحالی‌که «برنامه قوی» الکزاندرو هیچ یک از این ضعف‌ها را ندارد (محمدی، ۱۳۹۱). براساس آنچه که گفته شد اصول جامعه‌شناسی فرهنگی الکزاندرو شامل سه اصل می‌باشد:

الف) فرهنگ یک متغیر مستقل است که در شکل‌دهی به کنش‌ها و نهادها دارای

استقلال و خودنامی نسبی است و درست به اندازه‌ی نیروهای مادی‌تر و ابزاری‌تر، سهم و مشارکت دارد. آن‌ها معتقدند که جامعه‌شناسی فرهنگ، یک برنامه ضعیف ارائه می‌دهد که در آن فرهنگ یک متغیر ناتوان (وابسته) و از نظر علّی دو سویه و مبهم است. الگزاندر می‌گوید: تعهد به یک نظریه جامعه‌شناختی فرهنگی که خودنامی فرهنگ را به رسمیت بشناسد، پراهمیت‌ترین ویژگی و مشخصه برنامه قوی است.

ب) تعهد به بازسازی هرمنوتیکی متن‌های اجتماعی، به طور قوی و متقاعد کننده است. آنچه در اینجا مورد نیاز است توصیف ژرف‌گیری از نمادها<sup>۱</sup> و روایت‌ها<sup>۲</sup> و رمزگان<sup>۳</sup> می‌باشد که شبکه و تارهای بافته شده معنای اجتماعی را به وجود می‌آورند. به نظر آن‌ها دستیابی به توصیف ژرف‌ایجاب می‌کند که مناسبات و روابط اجتماعی غیرنمادین و گسترده‌تر، در خارج از پراتز قرار گیرد، همانند تقلیل پدیدارشناسانه‌ی «هوسرل»<sup>۴</sup> که بازسازی متن ناب فرهنگی را فراهم می‌سازد. چنین بازسازی می‌تواند به مثابه ساختارهای فرهنگ<sup>۵</sup> در نظر گرفته شود. الگزاندر و اسمیت معتقدند که مفهوم ساختارهای فرهنگ، اجازه می‌دهد که منابع مفهومی مطالعات ادبی، از ارسطو گرفته تا چهره‌های معاصر، به درون علم اجتماعی آورده شود. بعد از آنکه در خارج از پراتز گذاشتن، که اقتضای هرمنوتیک است، کامل شد و پس از آنکه الگوی درونی معنا بازسازی گردید، حالا نوبت آن می‌رسد که علم اجتماعی از خودنامی و استقلال تحلیلی، به سوی خودنامی و استقلال انضمامی و عینی حرکت کند. در واقع بعد از آنکه اُبژه‌ی فرهنگ، به طور تحلیلی ایجاد شد، کشف اینکه فرهنگ در جهان عینی و انضمامی به چه نحو و با چه شیوه‌ای و چگونه با دیگر نیروهای اجتماعی مانند قدرت و خردابزاری برخورد می‌کند، امکان‌پذیر می‌گردد. اینجا جایی است که باید اصل یا ویژگی یا مشخصه‌ی سوم برنامه قوی در جامعه‌شناسی فرهنگی مشخص و معین شود.

ج) برنامه‌ی قوی، لنگر علیّت را مستقیماً روی کنشگران و عاملیت‌ها قرار می‌دهد. ساختارهای فرهنگی از طریق کنشگران و عاملیت‌ها تحقق می‌یابند و اجرا می‌شوند،

1. Symbols
2. Narratives-
3. Cods
4. Husserl
5. The culture structures

بنابراین برای یافتن رابطه‌ی علی بین ساختارهای فرهنگ و کنش اجتماعی باید به سراغ کنشگرها و عاملیت‌ها رفت. نظریه‌ی الگزاندر و اسمیت درباره «برنامه‌قوی» به‌خوبی ماهیت درک ادبی از فرهنگ را نشان می‌دهد. آنها این صورت‌بندی ویژه از فرهنگ را برای پژوهش‌های اجتماعی و جامعه‌شناختی به کار بسته‌اند (نبوی، ۱۳۹۱). بنابراین استدلال برنامه‌ی قوی این است که روایت‌ها عیناً همانند رمزگان‌های دوگانه در جامعه، پخش و منتشر هستند و در وجدان جمعی یا عرصه‌ی عمومی، مورد بحث و مجادله قرار می‌گیرند. و در این فرآیند، تاریخ می‌تواند شکل بگیرد. از این رو برای فهم واکنش عامه به یک پدیده‌ی خاص، روایت‌های موجود را مطالعه می‌کند تا روایتی را که در نهایت و در آخر مسلط می‌شود را بازسازی کرد (نبوی، ۱۳۹۰).

بنابراین برای جامعه‌شناسی فرهنگی معنای یک رویداد یا پدیده در طول زمان و از طریق چهار جریان ساخته می‌شود: ۱- اساس مادی (کنترل کردن ابزار تولید نمادین). ۲- ساختن روایتی (چگونه عناصر گوناگون یک رویداد یا پدیده در یک داستان بزرگتر قرار می‌گیرند و تجدید سازمان پیدا می‌کنند). ۳- رمزگذاری نمادین (چگونه رویداد یا واقعه براساس رمزهای اخلاقی و تصنعی دوگانه طبقه‌بندی می‌شود). ۴- وزن‌گذاری (چه منابعی در ساخت و توزیع واقعه یا رویداد آورده شده است (Semasko, 2006 و Kurasawa, 2004)).

### ۲-۲. عناصر نمایش فرهنگی در جامعه‌شناسی فرهنگی

به طور کلی نمایش‌ها از تعدادی عناصر قابل تمایز از لحاظ تحلیلی ساخته شده‌اند که در سراسر تاریخ زندگی اجتماعی ثابت باقی مانده‌اند، اگرچه روابط آنها با یکدیگر در حال تغییر است.

۱. **سازمان‌های بازنمود جمعی:** نمادهای پس‌زمینه‌ای و متن‌های پیش‌زمینه‌ای: نظام‌های بازنمودهای جمعی طیفی از افسانه‌های باستان تا سنت‌های اختراعی که بیدرنگ خلق شده‌اند، از سنت شفاهی تا متن‌های که به وسیله‌ی متخصصانی مثل نمایش‌نویس‌ها، روزنامه‌نگارها و نویسندگان زبان آماده شده‌اند، هستند.

۲. **بازیگران:** بازنمودهای الگومند به وسیله‌ی آدم‌خاکی در عمل به کار برده می‌شود یا دوباره رمزگذاری می‌شوند. در اصطلاح روانشناسی، رابطه‌ی بین بازیگر و متن بستگی به

نیروی عاطفی دارد. رابطه‌ی بین بازیگر و تماشاگران، به نوبت بستگی به توانایی برآورده کردن این الگوهای متنی و عاطفی به عنوان ارزشیابی‌های اخلاقی دارد.

**۳. تماشاگران:** متن‌های فرهنگی به صورتی اجراء می‌شوند که معناها به دیگران نشان داده می‌شوند. دیگران، حضار و تماشاگران نمایش فرهنگی را تشکیل می‌دهند. آنها آنچه را بازیگران رمزگذاری کرده‌اند را رمزگشایی می‌کنند. اما اینکار را از راه‌های مختلفی انجام می‌دهند. اگر متن‌های فرهنگی می‌خواهند که به طور قانع‌کننده‌ای انتقال داده شوند، آنها نیاز به جریان بسط‌فرهنگی از متن و بازیگر به تماشاگر نیاز دارد. بسط فرهنگی باید همراه با جریان هویت‌یابی روانشناختی باشد؛ به این صورت که تماشاگران خودشان را با شخصیت‌هایی که روی صحنه می‌بینند یکی ببینند (هم‌احساس باشند).

**۴. ابزارهای تولید نمادین:** به منظور اجرای یک متن فرهنگی در مقابل تماشاگر، بازیگران نیاز به ابزارهای مادی معمولی که اجازه می‌دهد نمایش نمادین ساخته شود، دارد. این ابزار در طیفی از لباس تا ابزار معنادار استاندارد شده قرار می‌گیرند.

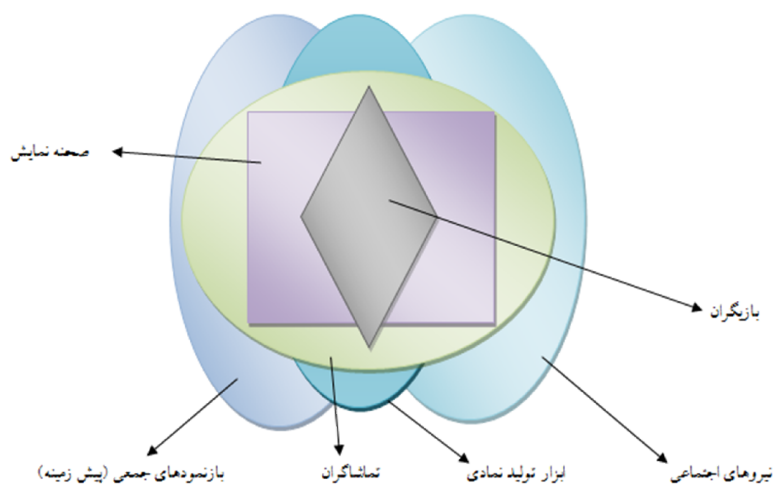
**۵- صحنه‌ی تئاتر:** با متن‌ها و ابزار در دست و تماشاگر مقابل آنها، بازیگران اجتماعی درگیر در کنش اجتماعی هنری وارد صحنه می‌شوند و هم‌نوازی از حرکات زبانی و فیزیکی نشان می‌دهند تا نمایش را ادامه دهند.

**۶. نیروهای اجتماعی:** توزیع قدرت در جامعه- طبیعت‌سیاسی، اقتصادی و سلسله‌مراتبی پایگاهی‌اش و روابط بین نخبگان به صورت عمیقی روند اجرای نمایش را تحت تأثیر قرار می‌دهد. قدرت یک مرزبندی بیرونی برای پراگماتیک فرهنگی ایجاد می‌کند که موازی با مرزبندی‌های داخلی که به وسیله‌ی بازنمودهای پس‌زمینه نمایش ایجاد شده‌اند، هستند.

هر نمایش اجتماعی تا حدودی به وسیله‌ی هریک از این عناصر مشخص و معین می‌شود. هریک از آنها ضروری هستند اما علت کافی در اجرای نمایش نیستند. هرچه سازمان‌های جمعی ساده‌تر، بخش‌های فرهنگی اجتماعی کمتر متمایز و جدا از هم هستند و عناصر نمایش اجتماعی بیشتر به هم جوش خورده‌اند (شکل ۱). هر چه اجتماعات متمایزتر و بخش‌پذیرتر و پیچیده‌تر باشند، عناصر نمایش‌های اجتماعی از هم جداتر هستند (شکل ۲). برای نمایش‌های موثرتر در جوامع در حال پیچیده‌تر شدن باید این اجراها در پروژه‌ی دوباره جوش خوردن و درهم ذوب شدن درگیر شوند. بسته

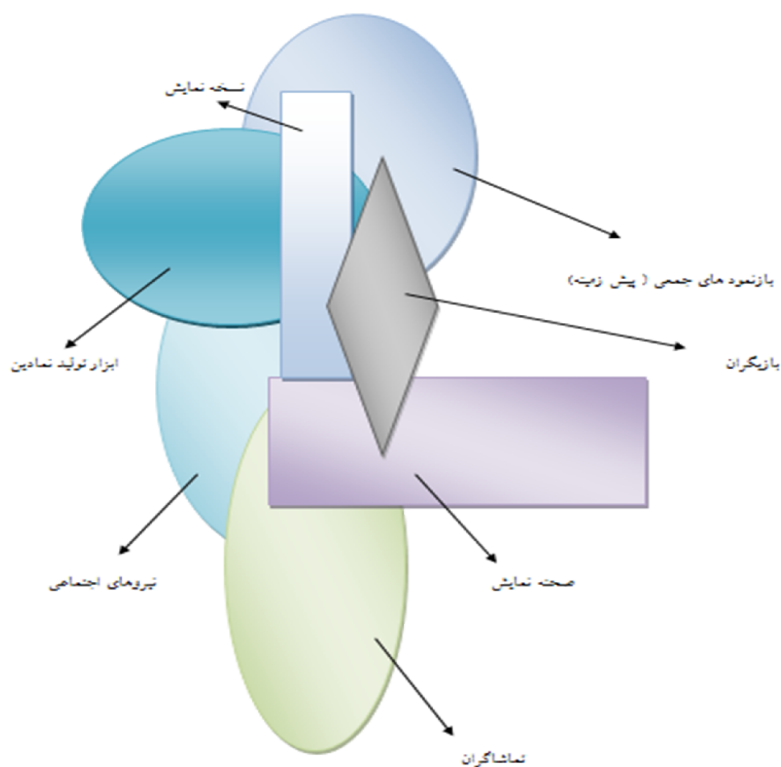
به درجه‌التقاط دوباره عناصر نمایش، نمایش‌های اجتماعی متقاعد کننده‌تر و موثرتر می‌شوند و بیشتر مناسبک مانند می‌شوند. نمایش‌های ناموفق، آن نمایش‌هایی هستند که هنرپیشه، چه فردی و چه جمعی، قادر نیست عناصر نمایش را طوری به هم بدوزد که بدون درز به نظر برسد.

اگر یک ویژگی فرهنگی وجود دارد که اولین شکل‌های سازمان اجتماعی انسانی را نشان می‌دهد، آن مرکزیت مناسبک‌هاست. از تولد تا روابط زناشویی، از روابط خارجی صلح‌آمیز تا آماده شدن برای جنگ، از بهبود یافتن از بیماری تا جشن رفاہ جمعی. اگر یک ویژگی فرهنگی وجود دارد که بیشتر جوامع اجتماعی پیچیده و معاصر را از جوامع ابتدایی‌تر جدا می‌کند، آن مرکزیت اینچنین جریانات مناسبک هستند که در حال از بین رفتن هستند. جوامع معاصر بیشتر از اینکه به صورت ابتدایی از طریق مناسبکی که اعتقادات عمومی و متافیزیکی را تصدیق می‌کرد، سازمان یابد بیشتر به سمت جریانات مذاکرات و تفکر درباره‌ی وسیله‌ها و اهداف می‌روند. هنوز بیشتر ما که در این جوامع تکه تکه شده‌تر و متفکرانه و عقلانی‌تر زندگی می‌کنیم، آگاهییم که اینچنین جریاناتی از عقلانی‌شدن در حقیقت پیروز نخواهند شد (Alexander, 2006: 25-41).



شکل ۱. عناصر درهم آمیخته‌ی نمایش اجتماعی در سازمان اجتماعی ساده

بنابراین تمایز اجزای اجرای نمایش فقط یک جریان فرهنگی اجتماعی نیست بلکه آن یک جریان سیاسی نیز هست و پیامدهای معناداری برای تکرار قدرت و دموکراتیک شدن جامعه دارد. به محض اینکه عناصر اجرای نمایش از هم‌دیگر جدا می‌شوند و خودمختاری نسبی به دست می‌آورند، منابع جدیدی از خودمختاری حرفه‌ای به وجود می‌آید. هر یک از عناصر جدا شده اجرای نمایش موضوع نهادهای انتقاد مستقل می‌شود که آن را در ارتباط با معیارهایی که نه تنها شکل هنری آن را ایجاد کرده است بلکه مشروعیت کارهای این نوع خاص از قدرت اجرایی قضاوت می‌شود. این چنین قضاوت‌هایی از منتقدانی بیرون می‌آید که ممکن است روزنامه‌نگاران متخصصی باشند که به وسیله‌ی رسانه‌های معروف استخدام شده‌اند یا متفکرانی که در محیط اجتماعی فرهنگی آکادمیک کار می‌کنند. این چنین قضاوت‌های انتقادی، با این وجود، فقط از بیرون وارد نمایش نمی‌شوند بلکه از درون نیز ایجاد می‌شوند. در اطراف هر یک از عناصر جدا شده نمایش اجتماعات اجرای تخصصی توسعه می‌یابد که انتقاد از خود را حفظ و توسعه می‌دهند، بعضی اوقات هم کاملاً سخت‌گیرانه هستند. در جوامع پیچیده خودمختاری نسبی و استقلال عینی عناصر نمایش تنوع را هم در درون گروه‌ها و هم در بین گروه‌ها تأیید می‌کند. حتی برای اعضای جوامع نسبتاً همگن، نمایش‌ها در طیفی از آن‌هایی که کاملاً اصیل هستند تا آن‌هایی که کاملاً دروغ هستند، با قدرت تا حدودی مجاب‌کننده، پذیرفتنی و بعید اما نه غیر ممکن، قرار می‌گیرند. برای نمایش‌هایی که بین گروه‌ها اجراء می‌شود، طیفی یکسان وجود دارد (Alexander, 2006: 69).



شکل ۲. عناصر پراکنده‌ی نمایش اجتماعی در سازمان اجتماعی پیچیده

### ۳-۳. روش‌شناسی جامعه‌شناسی فرهنگی

به نظر الگزندر یک جامعه‌شناس خوب، «ابتدا باید نسبت به جهان اشتیاق داشته و کنجکاو باشد». او معتقد است که هر چیزی به طور مستمر غیرقابل فهم خواهد شد، از این رو همیشه نیازمند معنادار کردن مداوم آن‌ها هستیم. یک جامعه‌شناس خوب برای پرسش‌ها، پاسخ‌های مؤثر و کارآمد در نظر نمی‌گیرد یا از پاسخ‌های مؤثر مطمئن نمی‌شود و درباره‌ی دیگران آنچه که چیزها را خوب یابد می‌کند، تصمیم نمی‌گیرد. پژوهشگر خواهد پرسید چرا مردم چنین روشی را انتخاب کردند؟ (جمشیدی، ۱۳۹۲). بر این اساس الگزندر اغلب کارهای نظری خود را با محتوای غیرتجربی انجام داده است و این ویژگی در تمام تفکر جامعه‌شناختی وی دیده می‌شود. در جامعه‌شناسی فرهنگی الگزندر علاقمند به گفت‌وگو



تئوری و عمل، منطق فرهنگی و عملگرایی فرهنگی است. او مطالعه‌اش را مجموعه‌ای از مقالات می‌نامد، بنابراین تأکید دارد که مطالعه‌اش نه صرفاً نظری و نه صرفاً عملی است. آن ترکیبی از همه این شرایط است. باین وجود کتابش (معنای زندگی اجتماعی) یک تحلیل جامعه‌شناختی عمیقی برای بعضی حقایق تاریخی مشهور فراهم می‌کند. الگزندر می‌نویسد من همیشه آرزو داشته‌ام ثابت کنم که فرهنگ یک چیز نیست بلکه یک بعد است، نه به عنوان موضوعی به عنوان متغیر وابسته بلکه به عنوان یک نخ که به راحتی در هر ساختار اجتماعی عبور می‌کند. بنابراین هدف جامعه‌شناسی فرهنگی داشتن یک معنای تکثرگرا و چندبعدی است (Semasko, 2006). باین اساس از مباحث روش شناختی الگزندر و ایراداتی که بر کار متفکران کلاسیک به ویژه وبر و پارسونز وارد ساخته می‌توان نتیجه گرفت که وی معتقد به رابطه تنگاتنگ روش و نظریه بوده و در مورد هر دوی آن‌ها پایبند به نگرش ترکیبی است. بدون اینکه خط بطلانی بر متدهای تک بعدی از قبیل پوزیتویسم، ماتریالیسم، ایده آلیسم، نسبی‌گرایی و نظایر آن وارد سازد، استفاده منفرد از آن‌ها را برای درک پدیده‌ها و واقعیت‌های اجتماعی کافی نمی‌داند. استفاده از این نوع نگرش در خلق کتب و آثار عمده الگزندر به خوبی نمایان است (فخرایی، ۱۳۸۸).

#### ۴. مقایسه دو مکتب

با توجه به آنچه گفته شد مرزهای مشخصی وجود دارد که دو مکتب فوق را از هم متمایز می‌سازد. در این قسمت این دو مکتب با هم مقایسه می‌باشد. برای شناخت بهتر تفاوت‌ها و شباهت‌های این دو مکتب جدول زیر ارائه می‌شود.

جدول ۱. مقایسه مطالعات فرهنگی و جامعه‌شناسی فرهنگی

شاخص	مطالعات فرهنگی	جامعه‌شناسی فرهنگی
نوع نگاه به فرهنگ	فرهنگ به عنوان متغیر وابسته در نظر گرفته می‌شود و عواملی مانند نژاد، طبقه، جنسیت و ایدئولوژی بر آن تأثیر دارد	فرهنگ به عنوان متغیر مستقل در نظر گرفته می‌شود که می‌تواند بر سایر عوامل دیگر تأثیرگذار باشد
خاستگاه شکل‌گیری مکاتب	با توجه به رابطه میان فرهنگ و قدرت ریشه مارکسیستی دارد	از نظریه‌های مارکسیستی نشأت می‌گیرد ولی به شیوه متفاوت با مارکسیسم پیش می‌رود چرا که به فرهنگ استقلال بیشتری می‌دهد

شاخص	مطالعات فرهنگی	جامعه‌شناسی فرهنگی
خاستگاه فکری	ریشه در ادبیات و نقد ادبی دارد و رشد آن بیرون از رشته جامعه‌شناسی بوده است	ریشه در جامعه‌شناسی دارد و از نظریه دورکیم، وبر، پارسونز و غیره نشات می‌گیرد
موضوع مطالعه	اهمیت دادن به معنا و فرهنگ به عنوان واسطه‌هایی میان طبقات و ابزار قدرت و مقاومت/ مطالعه معانی و روبه‌های زندگی - روزمره/ تحلیل زمینه‌های سیاسی و اجتماعی تجلی فرهنگ/ عدم تفسیر طبقاتی فرهنگ/ عدم تفسیر طبقاتی فرهنگ	مطالعه فرهنگ حاکم بر جوامع/ مطالعه علمی زندگی گروهی/ مطالعه علل، نتایج و آثار رفتارهای اجتماعی با تأکید بر فرهنگ/ بررسی ساختارهای درونی معنا/ نقش معنا در روابط، ساختار و کنش اجتماعی
نظریه پردازان	هال، هوگارت، جانسون، لارین، تامپسون	جفری الکراندر، بودریار، لیوتار
مفاهیم	فرهنگ، بازنمایی، گفتمان، قدرت، متون، خوانندگان، مصرف	معنا، ارزش، ساختار، کنش
تعلق نظری	مارکسیسم و نومارکسیسم (پوزیتیویسم)	مکتب تفهیمی
جایگاه ارزش‌ها	محقق ملزم به اتخاذ موضع خاص ارزشی است	محقق موضعی منفعل دارد و جهت‌گیری ارزشی را کنار می‌گذارد

#### ۴. نتیجه‌گیری

بررسی مقایسه‌ای دو مکتب نشان می‌دهد که علی‌رغم شباهت‌هایی که در برخی از زمینه‌ها دارند. دارای تفاوت‌های اساسی نیز می‌باشند. براین اساس این مکاتب از منظر هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و روش‌شناسی با هم متفاوت هستند.

از نظر تفاوت‌های هستی‌شناسی نوع نگاه مکاتب به فرهنگ و پدیده‌های فرهنگی را می‌توان نام برد. در جامعه‌شناسی فرهنگی، الکراندر برای فرهنگ استقلال و خودمختاری از سایر ساختارهای اجتماعی در نظر می‌گیرد، او تلاش می‌کند نگرش ساختارگرایانه نشانه‌شناختی و هرمنوتیکی را در هم آمیزد و نوعی تاویل ساختارگرایانه ارائه نماید. الکراندر در تلاش بود تا معنا را به ساختار تزریق کند، این تلاش او مبین این است که به لحاظ هستی‌شناسی الکراندر به وجود ساختارهای فرهنگی و اجتماعی اعتقاد دارد. اما تمایز هستی‌شناسانه جامعه‌شناسی فرهنگی و مطالعات فرهنگی بسیار پیچیده است. به نظر الکراندر بهترین راه برای فهم چیستی مطالعات فرهنگی این است که آن را رشته‌ای که به فرهنگ می‌پردازد ندانیم و در عوض سنتی بدانیم که در انگلستان ظهور کرده است. بنابراین در مطالعات فرهنگی نوع نگاه و به نوعی از منظر هستی‌شناسی فرهنگ استقلال ندارد و به نوعی تحت تأثیر سایر روابط اجتماعی قرار دارد. و به عنوان واسطه‌هایی میان

طبقات و ابزار قدرت و اهمیت عمل می‌کند. براین اساس مطالعات فرهنگی هم به بعد ذهنی و هم بعد عینی فرهنگ توجه می‌کند.

از منظر معرفت‌شناسی جامعه‌شناسی فرهنگی الکزاندن گرچه بر این باور است که دستیابی نظری کامل به واقعیت موجود امکان‌پذیر نیست ولی به حصول نوعی معرفت قابل اطمینان در مورد ساختارهای فرهنگی، نمادها، معانی و کدها معتقد است. به نظر او نظریه‌ها به صورت ساده و مستقیم جهان بیرون را منعکس نمی‌کنند، بلکه آن‌ها در جهت درک نسبی ما از قواعد و قانون‌مندی‌های قدرتمند در جامعه هستند. به این ترتیب معیارهای اعتبار در علوم اجتماعی پایدار است. به عبارت دیگر الکزاندن به دو گانه انگاری عینی/ذهنی که پایه‌ی معرفت عینیت‌گرایی است انتقاد می‌کند. دانش عینیت‌گرا معتقد است جهانی از اشیا که مستقل از فهم و درک ما از آنها است، وجود دارد. اما با تفسیر و توضیح کنایه‌دریابی، که تا حدودی ایده‌ی ساختارگرایی اجتماعی شد، هیچ چیز بیرون از متن وجود ندارد؛ به وسیله متن ما طرح‌های گفتمانی که جهان از طریق آنها برای ما معنادار می‌شود معنا می‌کنیم. با گسترش این نوع تفکر در جهت‌گیری جامعه‌شناختی، الکزاندن از فرهنگی کردن تحلیل‌های اجتماعی به منظور خلاص شدن از اشتباه‌های طبیعت‌گرایی حمایت کرد. طبیعت‌گرایی این هستی‌شناسی را داشت که معنا، ذاتی یک شیء است که در آن به سمت فاعلی که به آن واکنش نشان می‌دهد ساطع می‌شود، واقعیتی که از قبل وجود دارد. اما الکزاندن معتقد است حقایق برای خودشان صحبت نمی‌کنند. الکزاندن (2003) گفته‌ی بسیار مختصر دوبرووار را می‌آورد که می‌گوید: شایعه‌ها متولد نمی‌شوند، آن‌ها ساخته می‌شوند. ولی مطالعات فرهنگی از منظر معرفت‌شناسی، معرفت را جزء یک برساخت اجتماعی می‌دانند و ارزش‌ها را جزء لاینفک کنشگر اجتماعی می‌دانند و دانش را مجموعه‌ای از بینش‌ها و اندیشه‌های ساختاری و تاریخی که در گذر زمان دگرگون می‌شود می‌دانند و از طرفی دانش عامیانه را به عنوان نظریه‌های قدرتمندی می‌دانند که مورد استفاده قرار می‌گیرند.

از منظر روش‌شناسی جامعه‌شناسی فرهنگی بر مبانی روش‌های غیرتجربی شکل گرفته است. براین اساس الکزاندن به دنبال چارچوب تحلیلی نوینی است که فراتر از نسبی‌گرایی، امکان تفکر غیراثباتی را دارا بوده و جنبه‌های مختلف کنش و نظم را مورد تحلیل قرار دهد. به خصوص جنبه‌های انسانی و اخلاقی کنش که در بسیاری از نظریه‌ها نادیده گرفته شده

است. از این رو، او به منطق روشی وبر که چندبعدی بود توجه خاصی می‌کند، هر چند تناقض‌هایی در وبر می‌بیند. به نظر الکزاندرو جهان تجربی همواره در ارتباط با نظریه است ولی نگرش پوزیتیویستی در برقراری منطق چند بعدی موفق نیست. بر این اساس در جامعه‌شناسی فرهنگی از روش‌های کیفی و تاویل و تفسیری برای بررسی پدیده‌ها استفاده می‌شود. این در حالی است که مطالعات فرهنگی نیز از روش‌های کیفی، مطالعه توصیفی با رویکرد تفهیمی است. بنابراین تفاوت هر دو مکتب در سطح تحلیل‌هایشان بوده است.

## منابع

۱. باقری، شهلا، (۱۳۸۹) تولید دانش فرهنگی: چالش‌ها و راهبردها، برگ فرهنگ، دوره جدید، شماره ۲۲، ۱۰۵-۸۸.
۲. بهار، مهری، (۱۳۸۹) مطالعات فرهنگی: اصول و مبانی، چاپ سوم، تهران: انتشارات سمت.
۳. پاینده، حسین، (۱۳۸۵) شیوه‌های جدید نقد ادبی: مطالعات فرهنگی، نامه فرهنگستان، دوره هشت، شماره ۳، ۵۸-۴۱.
۴. پولادی، فاطمه و دلگشایی، بهرام، (۱۳۹۳) مقایسه فرهنگ سنتی و فرهنگ مدرن در بوشهر با ارائه راهکارهای مدیریتی، مجله مدیریت فرهنگی، سال هشتم، شماره ۲۶، ۶۲-۳۹.
۵. تامپسون، جان، (۱۳۷۷) مفهوم فرهنگ، علی قاسم نژاد در بهروز گرانپایه، فرهنگ و جامعه، تهران: شریف.
۶. جلائی پور، حمیدرضا و محمدی، جمال، (۱۳۹۲) نظریه‌های متاخر جامعه‌شناسی، چاپ چهارم، تهران: نشرنی.
۷. جمشیدی، فخری، (۱۳۹۲) درباره جامعه‌شناسی فرهنگی مروری بر دیدگاه جفری الکساندر، کتاب ماه علوم اجتماعی، شماره ۶۳، ۹۰-۸۸.
۸. حیدرپور، محمد و محمدی مزینانی، آتوسا، (۱۳۹۳) جامعه‌شناسی فرهنگ، تهران: انتشارات جامعه‌شناسان.
۹. دانش‌پژوه، منوچهر، (۱۳۸۱) فرهنگ ایرانی و تأثیر آن در فرهنگ جهان، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، دوره صد و شصت و چهارم، شماره ۱۰۰۸، ۷۸-۶۷.
۱۰. ذکایی، محمدسعید، (۱۳۹۲) مطالعات فرهنگی دانشگاهی در ایران: دستاوردها، چالش‌ها و افق‌ها، فصلنامه تحقیقات فرهنگی، دوره ششم، شماره ۱، ۲۲-۱.
۱۱. رضایی، محمد، (۱۳۹۴) جامعه‌شناسی فرهنگ، جامعه‌شناسی فرهنگی و مطالعات فرهنگی، در مجله الکترونیکی فرهنگ و ادب، <http://vista.ir/article/123596>
۱۲. روجک، کریس، (۱۳۹۰) مطالعات فرهنگی، ترجمه: پرویز علوی، تهران: انتشارات نائیه.
۱۳. روح‌الامینی، محمود، (۱۳۸۸) زمینه فرهنگ‌شناسی تالیفی در انسان‌شناسی، مردم‌شناسی، چاپ نهم، تهران: انتشارات عطار.
۱۴. رشیدی، ذوالفقار و دانش‌فرد، کرم‌اله، (۱۳۹۵) اعتباریابی الگوی اجرای برنامه‌های فرهنگی در سند چشم‌انداز افق ۱۴۰۴، مطالعات میان‌فرهنگی، شماره ۲۹، ۴۰-۹.
۱۵. فخرائی، سیروس، (۱۳۸۸) تفکر جامعه‌شناختی جفری الکساندر، فصلنامه جامعه‌شناسی، سال اول، شماره ۴، ۵۴-۲۹.

۱۶. فرو، جان و موریس، میگن، (۱۳۹۰) مطالعات فرهنگی مفاهیم و روش‌ها، ترجمه: محسن ناصری راد، برگ فرهنگ، شماره ۲۳، ۱۷۳-۱۶۰.
۱۷. اللهیاری فومنی، محمد، (۱۳۹۲) جهانی شدن و تحولات هویتی از منظر رهیافت مطالعات-فرهنگی، فصلنامه علوم اجتماعی، شماره ۶۸، ۸۷-۷۱.
۱۸. محمدی، جمال، (۱۳۸۸) درباره مطالعات فرهنگی، تهران، انتشارت چشمه.
۱۹. محمدی، جمال، (۱۳۹۱) جامعه‌شناسی فرهنگی الگزنندر، خبرنامه انجمن ایرانی مطالعات فرهنگ و ارتباطات، شماره ۱۷ و ۱۸، ۱۱-۶.
۲۰. محمودی، محمد تقی، (۱۳۹۱) مطالعات فرهنگی و برنامه درسی: دیدگاه‌ها و موضوعات، فصلنامه مطالعات برنامه درسی ایران، سال هفتم، شماره ۲۶، ۵۴-۳۳.
۲۱. مک گوئیگان، جیم، (۱۳۸۸) بازاندیشی در سیاست فرهنگی، ترجمه نعمت‌اله فاضلی و مرتضی قلیچ، تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق (ع).
۲۲. ماحوزی، رضا، (۱۳۹۰) بنیاد فلسفی فرهنگ، فصلنامه تخصصی فلسفه و کلام، شماره ۵، ۱۹-۷.
۲۳. نبوی، سیدحسین، (۱۳۹۰) نخستین صورت ساز فرهنگ «غرب» و «تجدد» در ایران معاصر (دوره قاجاری). رساله دکتری، دانشگاه تهران: دانشکده علوم اجتماعی.
۲۴. نبوی، سیدحسین، (۱۳۹۱) درآمدی بر جامعه‌شناسی فرهنگی جفری الگزاندر، جزوه درسی دانشگاه خوارزمی، گروه علوم اجتماعی
25. Alexander, J, C. Giesen, B. and Mast, J,L (2006) Social Performance: Symbolic Action, Cultural Pragmatics, and Ritual. New York: Cambridge University Press.
26. Alexander, J, (1988). "The New Theoretical Movement". In Smelser, N. J. Handbook of Sociology. Beverly Hills, CA: Sage Publications. pp. 77-101.
27. Alexander, J, (2003). "The Meanings of Social Life\_ A Cultural Sociology", Oxford University Press.
28. Alexander, J, (2006). "On the social construction of moral universals: the Holocaust from war crime to troma Drama, in jeffry alexander, the meaning of social life: A cultural sociology". Oxford & New york. oxford university press.

29. Alexander, J, (2006). "The Civil Sphere". London and New York: Oxford University Press. pp. 4-6.
30. Alexander, J, (2008). "Clifford Geertz and the strong program: the Human sciences and cultural sociology", cultural sociology, Vol. 2, No. 2, pp. 157-168.
31. Alexander, J, And Smith, p.,(1999). " Cultural stuctures, social action, and the discoyrses of American civil society: Areply to Battani, Hall, and Powers", Theory and society, Vol. 28, No.3, pp.455.
32. Kurasawa, F. (2004), Alexander and The Cultural Refounding of American Sociology. SAGE Publications, (London, Thousand Oaks,CA and New Delhi), pp:53-64.
33. Semasko, L. (2006). "Review of Jeffrey Alexander's book The Meanings of Social Life: a Cultural Sociology. New York: Oxford University Press, 2003, This review with some changes is published in International Sociology. Review of Books (ISRB), Vol. 21, No. 6, PP:834-838 .